



برلین - ۱۵ می ۲۰۱۸



خلیل الله معروفی

## خوردن و نوشیدن

### "آب خوردن" یا "آب نوشیدن"؟

(قسمت اول)

#### تذکر:

به سلسله نشر مقالات قدیم، اینک مضمون حاضر را، که به تاریخ ۳۰ جولای ۲۰۱۶ نوشته شده و در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" منتشر گردیده است، ازین سبب مقدم نشر میکنم، که میبینم: بعض نویسندگان نخبه دری زبان مُدام و با ولع تمام، مصدر "نوشیدن" را برای "مایعات" به کار میبرند، با وجودی، که خود دقیقاً میدانند، که استعمال این فعل در زبان ما مستحدث بوده و به تقلید و تأسی محض از زبانهای اروپائی صورت گرفته است. ورنه زبان دری/فارسی فعل و عمل "خوردن" را هم برای مواد جامد و هم برای مایعات مُوازیاً و متساویاً استعمال میکند. میبینم، که فحوای مقاله چند روز پیشم معنون به "زبان بی زبان است و زیر دست اهل زبان"، چه خوب صادق می افتد. واقعاً هم، که ضرب المثل مشهور "هر سر و بُل خیال" ما یک واقعیت است و عین واقعیت!!!

(خ. معروفی - برلین - ۱۳ می ۲۰۱۸)

این مبحث را به حیث ماحصل بررسی کلام متقدمان، تداول زبان شفاهی و عامیانه دری در افغانستان و ایران، ارزیابی کتب لغت و تحلیل صرفی زبان دری، خدمت دری زبانان و دری دانان تقدیم میکنم. بسیار صمیمانه و از ته دل آرزومندم، که اشخاص باصلاحیت و وارد، به ردّ گفته هایم پردازند!!! خامکوک و خاکه این مقاله عصیانگر هنگامی درج کمپیوتر شد، که جوشاجوش روز بود و روزه داران فکر میکردند، که بر زبان راندن کلمات "خوردن و نوشیدن" و حتی قورت کردن "لعاب دهن" و به گفته اعراب "لعاب الفم" هم روزه شان را جُنه می سازد. ماه روزه گذشت و هفته ها و ماهها به سر رسید، اما مصروفیتهای بی حد و اندازه راقم اجازه نداد، که مقاله از غوزه سر برون زند. اینک، که بعد از گذر ماههای متوالی فرصتی دست داده است، میکوشم نوشته بیچاره و به اصطلاح زنان کابلی "شامتی" (شامتی) را سر و سامان دهم:

"خوردن" وسیلهٔ انصراف ناپذیر زیستن است؛ البته بعد از "نفس کشیدن" یا "گرفتن آکسیجن". وقتی از "خوردن" حدیث میرانم، مرادم از خوردن مواد مایع و جامد است. شدیداً معتقدم، که در زبان دری و در فرهنگ ما وضع و استعمال کلمهٔ "نوشیدن" برای مایعات، یک تصرف تصنعی و مستحدث است، که عمری چندان دراز و یا لااقل پایه ای استوار ندارد و خاصاً در روزگار ما، متأثر از فرهنگ و زبانهای فرنگی، وارد زبان دری و بالخاصه وارد دری به اصطلاح "معیاری" ایران یا فارسی ادبی آن سامان، ساخته شده است.

در سابق همیشه گپ از "خوردن" بود؛ اگر نان و غذا و طعام و میوه و شیرینی و ... بود و یا آب و شیر و بیر و چای و شراب و یا خون دل و غم و قسم و صدها دم و رقم دیگر. در گذشته ها هیچ کس و به اصطلاح ملائی، "احدٌ من الناس" را سراغ نداریم، که گفته باشد: "آب می نوشم" یا "شیر می نوشم" یا "شراب و بیر می نوشم"؛ همه بدون استثناء میگفتند:

"آب می خوریم"، "شیر می خوریم"، "باده و می و شراب و مِل و صهبا و بیر می خوریم"!!!

"نوشیدن" لغتاً "از روی رغبت خوردن"، "به لذت خوردن"، "به گوارائی و نشاط خوردن" و ازین قبیل مفاهیم را افاده می کند. پس "نوشیدن" از نگاه ترکیب معنائی و ساختمان صرفی در عملیهٔ "خوردن" مُندمج و مُدغم است. به عبارت دیگر، فعل "نوشیدن" نوعی از "خوردن" را افاده می کند و بدین صورت بین "خوردن" و "نوشیدن" رابطهٔ عام و خاص وجود دارد. این بدین معناست، که فعل "خوردن" به ذات خود "نوشیدن" را نیز در بر دارد؛ "نوشیدن" در طول "خوردن" قرار می گیرد، نه در عرض آن. به همین استدلال ساده هم، که بسنجیم، فعل "نوشیدن" در فعل "خوردن" مضمَر بوده و بار مستقل معنائی ندارد!!! در کتاب بسیار سودمند "ماده های فعلهای فارسی دری" تألیف داکتر محسن ابوالقاسمی، به رویت تاریخ زبان فارسی دری، در ذیل "خوردن" میخوانیم، که xwardan و xwar به معنی "خوردن" و "نوشیدن" هردو به کار رفته اند.<sup>۱</sup> درین کتاب، که ریشهٔ تمام افعال اصلی زبان دری درج شده است، از "نوشیدن" اثری دیده نمی شود، چون "نوشیدن" مصدر "پیوندی" و "جعلی" است، نه اصلی!!!

همان قسمی، که درین مقال بالنسبه مطوّل، باربار و به اشکال و در هیئتهای مختلف فارمولبندی خواهد گردید، "نوشیدن" مصدر مجعول و تصنعی یی ست، که از پیوند دادن کلمهٔ "نوش" با علامت مصدر جعلی "یدن" برخاسته است. جهت روشن گشتن مختصر موضوع یادآوری گردد، که بعضاً با چسپاندن پسوند "یدن" - که علامهٔ مصدر "جعلی" ست - با کلمه ای در هیئت اسمی و وصفی - خواه دری باشد و یا خارجی - مصدری را میسازند، که به نام مصدر "جعلی" یا "مجعول"؛ یعنی "ساختگی" یاد میگردد؛ مثلاً: - "طلبیدن"، که از پیوستن پسوند "یدن" با کلمهٔ عربی "طلب" ساخته شده است؛ و همین قسم

<sup>۱</sup> - صفحهٔ ۵۲ "ماده های فعلهای فارسی دری"، اثر داکتر ابوالقاسمی، انتشارات ققنوس، چاپ اول، پائیز ۱۳۷۳

- "رقصیدن" از "رقص" عربی و "یدن"
- "فهمیدن" از کلمه عربی "فهم" با "یدن"
- "چربیدن" از کلمه وصفی دری "چرب" با "یدن"
- "لنگیدن" از صفت دری "لنگ" با "یدن"
- "جنگیدن" - از کلمه اسمی دری "جنگ" و "یدن"
- "خشکیدن" - از صفت "خشک" و "یدن"
- "خمیدن" - از صفت "خم" با "یدن"

باید جداً تذکر داد، که این ساخت "قیاسی" نیست، که از هر اسم و صفت ساخته شود، بلکه "سماعی" است و فقط بر آنچه از زبان اهل زبان شنیده شده است، اتکاء دارد. و نیز باید به خاطر داشت، که خط این نوع مصادر جعلی از مصادر جعلی بی، که مُنبعث از مصادر اصلی میباشند، مثل "خوابیدن از خفتن" و "مالیدن از مُشتن" و "سُنبدین از سُفتن" و "روئیدن از رُستن" و "سائیدن از سُودن" و "روبیدن از روفتن" و "سنجیدن از سَختن" و "ریشیدن از رِشتن" و "رهائیدن از رَستن" و "پژمردن از پژمردن" و "جهیدن از جَستن" و .... کاملاً جداست. همچنان قابل یاددِهانیست، که حساب هردو نوع بالا از مصادری چون "دیدن" و شنیدن و دویدن و رسیدن و پریدن و ...، که بالذات و بالنفس "مصادر اصلی" هستند، به کلی مُجَرَّأ میباشند.

"نوش" لغتاً معنای "جاودان" و "شهد" و "عسل" و "هر چیز گوارا و شیرین" را می دهد و از نگاه دستور دری، در اصل خود "اسم" و در مواردی هم "صفت" است؛ ترکیبات "خورد و نوش" و "عیش و نوش" و "نوش و نعمت" و "نوش و نیش" و "نوش جان" و "نوشدارو" مثالهای بارزی از استعمال "نوش" در مفهوم و مدلول اسمی است، که با عمل "نوشیدن" به مفهوم متأثر از زبانهای فرنگی، هیچ سر و کار ندارد!!! و مثال برجسته دیگر، کلمه "نوشابه" است، که مرکب از "نوش" و "آب" بوده و اصلاً مراد از آن، "آب حیوان" و "آب گوارا" و یا "شراب" می باشد. اگر در فارسی ایران استعمال کلمه "نوشابه" تداول عامتر یافته، خارج از مفهوم اصلی آن است!!!

قسمی، که بررسی این قلم حکم میکند، میتوانم بگویم، که کلمه "نوشیدن" در مقایسه با کلمه "خوردن"، سابقه پخته و استوار تاریخی ندارد. از قرائن معلوم می شود، که مصدر مجعول "نوشیدن"، بالخاصه در روزگار ما، زیر تأثیر زبانهای فرنگی و مُنبعث از تأثیرات فرهنگ ایشان ساخته شده و به شکل تقلیدی و تبعُدی از کلتور و زبانهای اروپائی تعمیم داده می شود. هرچند بعض قرائن حتی در زبانهای اروپائی نیز نشان میدهد، که کلمات مُعادل "نوشیدن" در آن زبانها هم اصالت استوار و مستحکم ندارد؛ چنان، که برای "سوپ" (شوربا)، که در تمام دنیا "رفیق و مایع" است، در هیچ زبان اروپائی افعال مُعادل "نوشیدن" را استعمال نمیکند، بلکه آن را مُدام با فعل "خوردن" تصریف مینمایند. بحث درینجا اما سر زبان خود ما؛ یعنی زبان "دری" است، که در ایران "فارسی" یا "فارسی دری" نامیده می شود.

طوری، که شواهد گواهی میدهند، در قدیم درین زبان برای همه انواع مایعات - از "آب و شیر و شراب" گرفته تا "خون" - فعل "خوردن" را به کار می‌برده اند. حتی کتاب آسمانی مسلمانان، که به عربی است، نیز نتوانسته است درین زمینه تغییری در مردم مسلمان و معتقد و مؤمن ما وارد نماید. اما این مبحث را، که فکر میکنم کاوش زیاد دارد، میگذارم برای یک بخش جداگانه و مستقل.

برای نشان دادن و تثبیت ثقی یا ثق بودن و بایاپه بودن یک کلمه و لغت، دو محک مهم و کاملاً معتبر و استوار ذیل را در دسترس داریم:

#### ۱ - کلام قدمات

۲ - زبان محاوره اهل زبان؛ یعنی زبان عوام و زبان کوچه و بازار، یا زبان شفاهی و گفتار.

مثالهای ذیل از کلام قدما امتثالاً ذکر میگردد:

استاد ابوالفضل بیهقی دبیر سلطان مسعود اول - پسر یمین الدوله و امین الملّه، محمود غزنوی - در کتاب مشهور خود، "تاریخ بیهقی" یا "تاریخ مسعودی"، از "شراخوارگی" و "شراب خوردن" سلطان مسعود غزنوی یادها کرده است، چنان، که در جایی فرماید:

«... سرهنگان و خیلانشان و اصناف لشکر را بر آن خوان نشانند و نان خوردن گرفتند و مُطربان میزدند و شراب روان شد چون آب جوی، چنان که مستان از خوانها بازگشتند و امیر به شادکامی از خوان برخاست و برنشست و به باغ آمد و آنجا همچنین مجلسی باتکلف ساخته بودند و ندیمان بیامدند و تا نزدیک نماز دیگر شراب خوردند پس باز گشتند...» (صفحه ۵۴۱ تاریخ بیهقی، به اهتمام داکتر علی اکبر فیاض و داکتر قاسم غنی، انتشارات خاجو، چاپ چهارم ۱۳۷۰)

و در صفحه ۱۴۲ تا ۱۴۳ همین کتاب آمد:

«... و حاجب غازی بر دل محمودیان کوهی شد هرچه ناخوش تر، و هر روز کارش بر بالا بود و تجملی نیکوتر؛ و نواخت امیر مسعود رضی الله عنه از حد و اندازه بگذشت، از نان دادن و زبیر همگان نشانند و به مجلس شراب خواندن و عزیز کردن و با خلعت فاخر بازگرداندن. هرچند غازی شراب نخوردی و هرگز نخورده بود و از وی گربزتر و بسیاردان تر خود مردم نتواند بود...» و بعد فرماید:

« - و از وی دریافته تر و کریم تر و حلیم تر پادشاه کس ندیده بود و نه در کتب خوانده - تا کار بدان جایگاه رسید که یک روز شراب می خورد و همه شب خورده بود... »

نثر زیبا، ثقّه، سلیس و فصیح استاد بیهقی - این اعجوبه نگارش، که از افتخارات خاک پاک ماست - خیلی قابل توجه است. در آینده در نظر دارم، که صفحاتی از کتاب تاریخ او را نقل کنم، تا امروزیان زیبایی کلام هزار سال پیشتر را ببینند و از آن فصاحت و بلاغت را بیاموزند!!!

ابن یمین، که از شعرای نامور قرن هشتم بود، فرماید:

آب انگور نکو خور که مُباح است و حلال

آب زم نخوری بد، که حرامت باشد

حافظ:

اگر شراب خوری جرعه ای فشان بر خاک  
از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک

و یا گوید

صوفی ار باده به اندازه خُورَد، نوشش باد  
ورنه اندیشه این کار، فراموشش باد

و باز فرماید:

غم دنیای دنی چند خوری، باده بخور  
حیف باشد دل دانا که مشوش باشد

ولی گویا حافظ هم گوید:

روز در کسب هنر کوش که می خوردن روز  
دل چگون آینه، در زنگ ظلام اندازد  
باده با محتسب شهسور نوشی زنهار  
بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد

سعدی:

می بخور، مصحف بسوزان، آتش اندر کعبه زن  
ساکن بتخانه باش و مردم آزاری مکن

عمر خیّام فرمود:

گویند که می به ماه شعبان رواست      نه نیز رجب که آن مه خاص خداست  
شعبان و رجب ماه خدایند و رسول      ما می رمضان خوریم، کان خاصه ماست

صائب تبریزی فرماید:

می خوردن مُدام مرا بیدماغ کرد

عادت به هر دوا، که کنی بی اثر شود

مصراع مشهوری، که حکم ضرب المثل را به خود گرفته است:

هر که آب از دم شمشیر خُورَد، نوشش باشد!!!

شعر معروف خداوندگار بلخ، مولوی رومی، "نوش" را حتی در معنای "خوراک" استعمال کرده است،  
وقتی فرماید:

آدمی فربه شود از راه گوش

گاو و خر فربه شود از راه نوش

بعضاً مصراع دوم را در هیئت "جانور فربه شود از حلق و نوش" هم آورده اند. درین بیت مولانا کلمه "نوش" صریحاً در معنای "خوراک" استعمال شده است، چون گاو و خر واقعاً از خوراک خوب، چاق و چله می گردند!!!

حکیم فرخی سیستانی، که از استادان مسلم شعر دری و مانند عنصری و ناصر خسرو و سنائی و خواجه عبدالله انصاری و مولوی و جامی و غیرهم از افتخارات ادبی سرزمین به جان برابر خود ماست، ضمن مطلع قصیده ای در مدح سلطان محمود غزنوی فرماید:

دوش تا اول سپیده بام

می همی خوردمی به رطل و به جام

ولی این بیت فرخی سیستانی خیلی جالب توجه است، وقتی در ابتدای قصیده ای در مدح سلطان مسعود بن محمود غزنوی فرماید:

خوشا عاشقی، خاصه وقت جوانی خوشا با پرچهرگان زندگانی

خوشا با رفیقان یکدل، نشستن به هم نوش کردن می ارغوانی

و "اوستاد اوستادان زمانه" و بزرگترین قصیده سرای زبان دری، عنصری بلخی، ضمن قصیده ای در مدح یمین الدوله و امین الملّه، محمود غزنوی، فرماید:

ور نشد ابروش عاشق، چند باشد گوژپشت

ور نه می خورده ست چشمش، از چه باشد در خمار

و باز در آخر یکی از قصائد خود در مدح سلطان محمود گوید:

ملک تو باش، ولایت تو بخش، ملک تو گیر

هنر تو ورز، بزرگی تو جوی، نوش تو خور

بسیار جالب است، که عنصری و فرخی ده قرن پیش از امروز، ترکیبات "نوش خوردن" و "نوش کردن" را استعمال می کنند و آن در معنای "گوارا خوردن"، "از روی تلذذ خوردن" و "به شوق و نشاط خوردن". آری؛ در زمانی، که کلمه "نوش" وجود داشت، به کثرت استعمال می شد، و بویی از مصدر "نوشیدن" به مشام کس نمیرسید، بزرگان جلیل العزت زبان دری کلمه "نوش" را با مصدر "خوردن" و "کردن" گردان میکردند!!! خوب توجه گردد، که بزرگان شعر و ادب ما کلمه "نوش" را با مصدر "خوردن" و "کردن" تصریف می کردند؛ پیش از این، که اخلاف و احفاد شان مصدر "نوشیدن" را بسازند و به چلند اندازند!!! و بس جالب ترکیب "نوش کردن" است، که ظاهراً معنای مطلق "خوردن" را میدهد، ولی در ذات خود نکاتی مکنون را نیز در خود نهفته دارد. و اگر "نوش کردن" را دقیقاً معنی کنیم، از آن "به رغبت تمام خوردن"، "جهت کسب فرحت خوردن"، "به آرزوی سلامت و عافیت خوردن" و یا "لذت بردن از خوردن" و به حسابی، "نوش جان کردن" مُستفاد خواهد گردید. مگر اگر طرز ادای زبان عوام کابلی را به کار بریم، "نوش کردن" و "نوش خوردن" در معنای "به مزه هایش خوردن" جلوه خواهد کرد. حتماً دیده ایم و متوجه

گردیده ایم، که وقتی شخص گرسنه ای به خوراکی چرب و نرم و لذیذ و دلپذیری دست یابد، با اشتیاق و به صد شوق تمام نان میخورد، در حدی، که آدم حتی از دیدن و تماشای آن لذت میبرد. چنین حالت دقیقاً مفهوم "نوش خوردن" و "نوش کردن" ده قرن پیش بزرگان ادب دری را افاده میکند. به عبارت دیگر و در هیئت تمثیلی:

اگر ممکن میبود، که طرز بیان عوام کابلی را به ده قرن پیش انتقال داده و به ملک الشعراء عنصری بلخی و حکیم فرخی سیستانی؛ یعنی به دو استادِ مُعظم و مسلّم شعر و ادب دری، عرضه کنیم، از کجا معلوم، که در پهلوی مصادر "نوش کردن" و "نوش خوردن"، ترکیب زیبا و رسای "به مزه هایش خوردن" را نیز استعمال نمیکردند.

استعمال "نوش کردن" را تا چندی پیش در زبان کوچه و بازار کابل هم میتوانستیم ببینیم. از بهر مثال: وقتی هنوز برفدان و یخدان در کابل رواج داشت و مردم در موسم تموز، با برف و یخ طبیعی آب را گوارا میساختند، در نقاط مزدحم شهر آبروشان را با کراچیهای رنگین شان میدیدیم، که آب و یخ/برف را در گیلاس‌ها انداخته و جار میزدند:

**نوش کو؛ او پغمانه نوش کو!!!**

(نوش کن؛ آب پغمان را نوش کن!!!)

آبروشان ناخوان و بی سواد سر بازارهای کابل، گوئی از زبان یک‌هزارساله فرخی سیستانی گپ میزدند. و اگر باز هم برین نکته پیچیده و مطلب را به عبارات دیگر بیارائیم، خواهیم توان گفت: "نوش کردن" و "نوش جان کردن" را نباید "خوردن عادی" دانست، بلکه "خوردن"ی دانست، که در جان کسی بنشیند، برایش گوارا افتد و به اصطلاح زیبای عوام کابلی در جانش بفارسد. بسیار میشنویم، که کابلیان ترکیب تمنائی "نوش جان، دارو و درمان" را استعمال می‌کنند. وقتی در زبان عامیانه کابلی در پهلوی کلمه تمنائی "نوش جان"، ترکیب "دارو و درمان" را می‌شنویم، گنه اصلی "نوش جان" و "نوش جان کردن" را در می‌یابیم!!!

مثال زنده دگر از ترکیب "نوش" با "خوردن" را در اسم مرکب "نُشخوار" می‌بینیم، که مخفف "نوشخوار" است. این ترکیب ازینرو به وجود آورده شده است، که حیوان "نُشخوارکننده"، بعد فراغت از چریدن و چَرا، علف بلعیده و ذخیره شده در معده عاریتی خود را، غالباً در حالت نشسته از آنجا دوباره به دهن آورده، خوش خوشان و خرامان خرامان می‌جوَد و بعد به معده اصلی فرو می‌بَرَد.

"فرهنگ امید" کلمه "نُشخوار" را با "کسر نون" – و احتمالاً به تاسی از تداول غلط تلفظ این لغت در فارسی ایران – می‌آورد، که اساس درست و منطقی ندارد، چه حتی با دید و دیده سطحی و غیر عاملانه و با استدلال عامیانه "کورام میفامه، که دلده شور اس" (کور هم می‌فهمد، که دلده شور است) هم میتوان حدس زد، که "نُشخوار" مرکب از کلمات "نوش" و "خوار" است، که با مصدر مرکب "نوش خوردن" سر و کار می‌گیرد. اما اگر به طرز تلقی مرحوم "امید" عمل کرده و این کلمه را "نُشخوار" (به کسر نون) تلفظ کنیم،



بلافاصله تداعی می‌گردد، که نشود مؤلف "فرهنگ عمید" این کلمه را مخفف "نیش" و "خوار" فرض کرده است، چون "نیش" محض می‌تواند مخفف "نیش" باشد؛ چنان، که در زبان شفاهی دری ما، کلمه "نیشتر" را "نیشتر" تلفظ می‌کنند!!!

اگر باز هم به زبان عامیانه کابلی رجوع کنیم، ممثل عمده اش را، که زبان زنان و بالخاصه زنان کلانسال کابلی ست، زیر نظر می‌گیریم. زنان کابلی چنان، که میدانیم، در پهلوی این، که دعاگوی اند، بسیار بدواگر نیز هستند. در زبان عوام "بددعاء" (دعای بد) را "بدو" تلفظ می‌کنند، که صفت آن "بدواگر" شود. زنان کابلی در پهلوی استعمال "نوش جان کردن" و "نوش جان شدن"، که از روی رواداری بر می‌خیزد، ترکیبات مقابل و غیض‌آمیز آن از قبیل "زهر کردن" و "زهر جان کردن" و "زهر و زقوم کردن" و "زهر کسی شدن" و "زهر جان کسی شدن" و "زهر و زقوم کسی شدن" را نیز زیاد استعمال می‌کنند؛ چنان، که از روی خشم و غیظ فرمایند:

- زار جانش شوه!!! یا الهی زار جانش شوه!!!

- زار کد، خورد!!! یا خورد، زار کد

- بخو، زار کو!!!

- جانخور نان خوده زار کد و رفت

- نانته زار و زقوم بکو و برو!!!

و ....

و در آخر این بخش، در نثر شاعرانه و مُتَقَنِ امروزی وطن ما، که پارچه‌های خانم "ناهید غزل" بهترین ممثل آن است، کلمه "نوش کردن" را چنین می‌خوانیم:

## زهر

«هنگامی، که از دلهره دلگیر روزگار راه‌رهای می‌جویم، سراپا زهر می‌گردم و هستی‌م، مرا نوش میکند.»  
"ناهیدجان غزل" نیز کلمه "نوش" را در مقابل "زهر"، که همانا "نیش" است، استعمال میکند.

و نکته آخرین این بخش:

اگر کسی فرصت کافی داشته باشد و آثار بزرگان شعر و ادب دری را ورق بزند، هزاران مثال دیگر را نیز خواهد یافت، که به درد کار ما بخورد و بر مدعای من مُهر تأیید بزند!!!

(ختم قسمت اول)

